

کرونا یا جنگ بی شکوه

محمد مهدی دولت آبادی

طی مصاحبه‌ای در شبکه‌ی خبر با حضور یک متخصص بیماری‌های عفونی و معاون درمان وزیر بهداشت، مجری می‌پرسد آیا اسپند دود کردن به نابودی کرونا کمکی می‌کند؟ متخصص به‌عنوان نماینده‌ی گفتارِ تروتمیز دانشگاه پاسخ می‌دهد که در هیچ مقاله‌ای چنین چیزی اثبات نشده است. معاون درمان اما معتقد بود چنین اثباتی مهم نیست، هر چیزی که برای مردم آرامش‌بخش باشد، می‌تواند مفید باشد. سه‌گانه‌ی مجری، کارشناس، و مدیر سیاسی کاراکترهای اصلی بازنمایی‌کننده و قوام‌بخش گفت‌وگو غالب در این برهه از تاریخ‌اند. مجری در مقام نماینده‌ی مردمی که می‌خواهند حقیقت را بفهمند، خنثی‌ترین سوال‌های ممکن را به‌عنوان تنها حقیقتی که مردم باید بدانند، می‌پرسد. نماینده‌ی دانشگاه به‌عنوان دارنده‌ی حقیقت بر اساس مستندات سخن می‌گوید. اما از همه مهم‌تر و هوشمندانه‌تر نماینده‌ی قدرت است که بهتر از دیگران به حقیقت داستان پی برده است. از یک سو می‌داند سوال این نیست که اسپند دود کردن قابلیت درمانی دارد یا نه، بلکه سوال اساسی این است که آیا اسپند دود کردن می‌تواند مردم را آرام کند؟ یا دقیق‌تر، آیا اسپند دود کردن می‌تواند ناتوانی ما را پنهان کند؟ از دیگر سو او می‌داند که امروزه جلوه و بازنمایی حقیقت از خود حقیقت مهم‌تر است، چیزی که متخصص یا همان کارشناس از فهم آن عاجز است. اما حقیقتی که باید پنهان شود چیست؟

در گرداگرد این میز آنچه روشن است این است که این سه‌گانه در تلاش برای پنهان کردن چیزی هستند. هر امر واقعی جایی برای ورود به ساحت نمادین پیدا خواهد کرد، تنها لازم است لب‌ها به حرکت درآیند. پس برای پیدا کردن آن باید به بخش‌های دیگر این گفتگو نگاهی انداخت. همیشه جزئیات تکراری بیش از هر چیزی آشکارکننده است. طی چند دقیقه از این گفتگو، معاون سه بار از پزشکان و پرستارانی یاد می‌کند که بدون هیچ‌گونه دستمزدی و به‌طور رایگان اقدام به کمک‌رسانی کرده‌اند. چرا اقدام داوطلبانه‌ی پزشک یا پرستار در زمان وقوع بحران چنین عجیب می‌نماید؟ آیا این نباید طبیعی‌ترین کنش انسانی در چنین وضعیتی باشد؟ تکرار این تعجب و تحسین ما را به سمت آنچه قرار است پنهان شود رهنمون می‌کند، یعنی سرمایه‌داری و کالایی‌سازی درمان.

روسای جمهور ایران و ایالات متحده و همین‌طور دیگر کشورها تلاش می‌کنند نشان دهند وضعیت عادی است و ما بر شرایط مسلطیم. یا به زبان دیگر، بحرانی وجود ندارد و سرمایه می‌تواند با فراغ بال به کارش ادامه دهد. اما کانال‌های خبری مداوم بر شدیدترین سقوط بازارهای مالی بعد از بحران 2008 تاکید می‌کنند. بازارهای مالی به موجودی جاندارِ واجد شخصیت و احساس می‌ماند که به شدت زودرنج و حساس است، چون تازه‌عروسی که همگان موظف‌اند آب در دلش تکان نخورد. به نظر می‌رسد تعداد مبتلایان به کرونا و کشته‌شدگان بیشتر به جهت نگرانی از رَم کردن بورس‌ها پنهان می‌شوند، نه نگرانی مردم. یکدستی همه‌ی دولت‌ها در پنهان‌کاری نشان از یکدستی در سیاست‌های اقتصادی دارد. چنین تلاش همگانی برای پنهان‌کاری به پنهان کردن گناهی نابخشودنی می‌ماند که رهبران دهکده‌ی جهانی در آن هم‌دست‌اند. این گناه نخستین یا به تعبیر لاکان امر واقع و یا رابطه‌ی نامشروعی که همگان موظف‌اند از عیان شدن اضطراب‌آورش پیشگیری کنند، چیست؟ رابطه‌ی سرمایه همان رابطه‌ی نامشروعیست که پنهان‌کنندگان هم از آن بی‌خبرند، اما موظف‌اند آن را سرکوب کنند.

همه‌ی ما پس از تجربه‌ی سال‌ها جنگ‌های مختلف بر سر منافع می‌دانیم که برای سرمایه‌داری بحران نه در کشته شدن مردم بلکه در عدم امکان تولید ارزش و کسب سود خلاصه می‌شود. همان‌طور که به‌زعم آدورنو این روزها در هنر دیگر نیازی به تظاهر به هنری بودن نیست، در وضعیت عادی نیز سرمایه‌داری دیگر ضرورتی برای اثبات کارآمدی‌اش حس نمی‌کند. سرمایه‌داری پایان تاریخ را آغاز شده می‌داند. اما بحران همه‌ی معادلات را بر هم می‌زند و همه‌چیز حول کارآمدی و نظم بسیج می‌شود. اما آیا اثبات کارآمدی با پنهان‌کاری صرف ممکن است؟

در پی شیوع بیماری، چینی‌ها در ایتالیا به‌عنوان عامل بدبختی مورد هجوم قرار گرفتند و چینی‌ها نیز در مقابل ناچار شدند خودشان را در خانه‌هایشان محبوس کنند. زنی چینی در ایتالیا به خبرنگار می‌گوید ما چینی‌ها ماسک می‌زنیم، اما ایتالیایی‌ها ماسک هم نمی‌زنند و من از آن‌ها می‌ترسم. می‌توان گفت ماسک به چیزی چون ستاره‌های آویخته‌شده بر سینه‌های یهودیان در آلمان نازی تبدیل شده است. ایرانی‌ها نیز پس از انتشار کرونا از ایران به دیگر کشورها، با شرم و هراس خود را ایرانی معرفی می‌کنند. این همان فاشیسم همیشه‌حاضر در بطن رابطه‌ی سرمایه است که در چنین مواقعی عریان می‌شود و نشان می‌دهد شعارهای حقوق بشری تا چه اندازه پوچ و تهی‌اند. فاشیسم، به‌عنوان قله‌ی این‌همانی کاذب امر کلی و امر جزئی، انسان‌های

منفرد چینی یا ایرانی را به جای عامل اصلی گناه یعنی سرمایه‌داری جا می‌زند. فاشیسم عیان‌گشته به واسطه‌ی کرونا سویه‌های دیگری نیز دارد. همان‌طور که در آلمان نازی افراد مسن، بیمار یا معلول سربار تلقی می‌شدند و عزمی جمعی برای حذف آنان بدون هیچ لاپوشانی در کار بود، این روزها همین افراد به‌طور مشخص کسانی هستند که در تمام پیام‌ها به‌طور ضمنی تأکید می‌شود اگر شامل این مطرودین نیستید، نگران نباشید. نه از قضا و تصادف بلکه به دلایل مشخص سرمایه‌دارانه مطرودان را از کارافتادگان تشکیل می‌دهند. از کارافتاده همان‌طور که از نامش بر می‌آید، انسانی است که قابلیت تولید ارزش را از دست داده و دیگر به کار نمی‌آید. می‌توان جمله‌ی هورکهایمر را جور دیگری خواند: آن که نمی‌خواهد علیه سرمایه‌داری سخنی بگوید، بهتر است در مورد کرونا ساکت شود.

بار دیگر به جناب معاون بازگردیم. معاون به‌عنوان زمینی‌ترین بخش دولت، هم در قامت یک پزشک و هم مدیری عمل‌گرا، ناگهان دست به دامن رموز و آله‌های کهن و سنت می‌شود. برخلاف تاریخ مدرنیته که در آن امر قدسی به امر زمینی تبدیل می‌شود، ناگهان امر زمینی به امر قدسی بدل می‌گردد. در هنگامه‌ی ناکارآمدی، شعار بنیادی سرمایه، یعنی «در لحظه زندگی کن»، به عریان‌ترین شکل به زبان درمی‌آید. هر چیزی که آرام‌بخش است، خوب است. فقط خشمگین و عصبانی نباش. همان‌طور که خرید کردن یا عرفان می‌تواند تخدیر کند، اسپند دود کردن نیز می‌تواند آرامش‌بخش باشد. وضعیت بحرانی به‌ناگهان تمام سویه‌های پیشامدرن سرمایه‌داری را به صحنه می‌آورد و بار دیگر نشان می‌دهد که سرمایه برای عبور از بحران می‌تواند دست به دامن خدا نیز شود. فاشیسم که همان حد‌اعلای بازگشت به گذشته یا کودکیست، دست در انبان تاریخ می‌کند و انواع لباس‌ها را از گنجینه درمی‌آورد تا ستر عورت کند. طی بحران کرونا نیز سنت به‌مدد کت و شلوار می‌آید. سرمایه‌داری اساساً ناتوان از حل بحران، تنها راه پیش رو را در عقب‌گرد می‌یابد. بازگشت به گذشته علاوه بر همه‌ی آنچه گفته شد وجوه دیگری نیز دارد. بیمار شدن به‌معنای ضعیف، ناتوان و قربانی بودن شکل دیگری از کودک‌خویی است. برای مدیران و مقامات، برخلاف عموم که ابتلا به کرونا آن‌ها را به چیزی چون انسانی ننگ‌زده بدل می‌کند که حتی برای خاکسپاری‌شان کسی بر سر گور حاضر نمی‌شود، کرونا تبدیل به مدال افتخاری می‌شود که ننگ گناه را پاک می‌کند. به همین دلیل با افتخار و شاید خوشحالی با نمایش فیلم به سمع و نظر بینندگان می‌رسد. امر زمینی قدسی می‌شود.

ویروس کرونا و مواجهه‌ی با آن چون هر چیز دیگری امری طبقاتی است. کارگر سوپرمارکتی که در برابر سوال من به‌طور روشن و بدون لکنت آرزوی مرگ با کرونا به‌جای روزی هجده ساعت کار می‌کند، از چه چیزی محافظت کند؟ برای محافظت و مقاومت باید چیز ارزشمندی در زندگی وجود داشته باشد که لایق مرارتِ محافظت باشد. کارگر سوپرمارکت مختار است میان مرگ سریع با کرونا یا مرگ دیرپاتر به‌واسطه‌ی بیکاری ناشی از کرونا یا فقر انتخاب کند. کارگر سوپرمارکت به‌عنوان انسانی آزاد می‌تواند مرگش را انتخاب کند و یا اسپند دود کند. بی‌شک همگی می‌دانیم که بیشترین آزادی آزادی انتخابِ چگونه مردن است. از سمت دیگر بسیاری از آنان که به‌شدت مراقبت می‌کنند، به‌دلیل عدم اطمینان از محافظت و درمان از جانب دولت‌هاست و ضرورتاً نشان از لذت بی‌حدو حصر از زندگی نیست. اما در پس چنین مراقبتی نیز شکلی از مرگ‌خواهی به‌عنوان تنها گزینه‌ی پیش روی انسان منفرد حضور دارد. بهترین مکان جهت ردیابی این تمایل را باید در ولع پیگیری اخبار یافت. وضعیت ما بی‌شباهت به موقعیتی نیست که بنیامین توصیف می‌کند. انسان‌های گیر کرده در یک سالن نمایش که راهی جز پیگیری و تماشای نمایش و سپس صحبت پیرامون آن ندارند. در این پیگیری وسواس‌گونه‌ی اخبار می‌توان رد نوعی انتظار را مشاهده کرد، انتظار پایان نمایش. گویی همه منتظرند فاجعه‌ی نهایی که همه به وقوعش ایمان داریم حادث شود و گودو این‌بار بیاید، اما مدام به‌تعویق می‌افتد. این همان ژوئیسانس است که از درد و ویرانی کسب کیف می‌کند، به‌واسطه‌ی تکرار، رو به مرگ دارد و درانتها هیچ‌وقت به دست نمی‌آید. می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد که سرمایه‌داری آن‌چنان هر افق روشنی را خاموش کرده است که تنها ویرانیست که می‌تواند رضایت‌بخش باشد. بیراه نیست اگر گفته شود میل ناخودآگاهی ما را شیفته‌ی افزایش تعداد بیماران مبتلا به کرونا کرده است، بدین سبب که هم می‌تواند خیالمان را راحت کند که فاجعه اتفاق افتاده و از بیخ گوش من گذشته است، و هم می‌تواند با ویران کردن همه‌چیز کمی به من معنا دهد، چون زخم تیغی بر ساق دست که به‌واسطه‌ی درد، درد اصلی را قابل‌تحمل می‌کند. درحقیقت، علاوه بر سطح کلان در سطوح فردی نیز با میل به بازگشت به پیش از تمدن از طریق نابودی تمدن سروکار داریم. بازگشت همه به‌سوی اوست.

سوژه‌های مدام دست‌شوینده و احتکارکننده‌ی مواد غذایی، همان سوژه‌ی وسواسی فرویدیست. اما به نظر می‌رسد دیرزمانیست عمر چنین شخصیتی در سرمایه‌داری مصرف‌گرایی متاخر به سر آمده و برای یافتن آن باید به یک قرن عقب‌تر بازگشت. شخصیت برساخته‌ی مسلط از جانب سرمایه‌داری از

انسان اختکارگر، قناعت‌ورز و حسابگر به شخصیتی مصرف‌گرا، بلعنده و به همه‌چیز شیفته بدل شده است. از پس بحران کرونا سوژه‌ی وسواسی قدیمی ما پا به عرصه گذاشته است. اما آنچه شایان توجه است این است که سوژه‌ی وسواسی امروز در یک چیز تفاوتی بنیادین با گذشته دارد و آن نیز اهمیت بدن و سلامتی است و درعین حال در این موضوع با سوژه‌ی مصرف‌گرای امروز کاملاً مشترک است. اهمیت بدن همان ایده‌ی سلامتی و رفاهی است که خود را در مرجعیت‌یابی روانشناسان، روانپزشکان، پزشکان، مربیان ورزشی و علاقه‌ی فراگیر به ساختن بدن عیان می‌کند. بدن از سویی تبدیل به تنها امکان رستگاری می‌شود و از سویی به تنها ابزار عاملیت، کنش و اختیار به‌عنوان آخرین چیزی که برای ما مانده است. به‌واسطه‌ی بدن که فردی‌ترین بخش انسان است، امر فردی به جای امر جمعی تثبیت می‌شود و دوباره با فرمی از بازگشت به گذشته در قامت کودکی که همه‌چیز را تنها با بدن می‌تواند بیان کند مواجه می‌شویم. چنین بدنی با بدن‌هایی که تحت نظمی جمعی به ساختن چیزی مبادرت می‌ورزند تفاوت دارد. این نظم را تنها در رژه‌های نیروهای نظامی می‌توان مشاهده کرد که دارای نظم اما فاقد انسجام و میل به ساختن است. همین بدن کژدیسه‌شده طی چرخشی دیالکتیکی بلای جان سرمایه‌داری می‌شود و خود تبدیل به عامل رکود و بحرانی فراگیر. باید پرسید چرا این بحران‌سازی بدن‌ها تنها به‌واسطه‌ی بیماری اتفاق می‌افتد؟

کرونا تبدیل به یک سوژه‌ی سیاسی شده است. سوژه‌ای که واجد عاملیت است و گاهی امید می‌رود با کشتن این یا آن یا ایجاد فلان بحران ما را نجات دهد. این خبری ناخوشایند است که مبشر ناامیدی است و به نظر می‌رسد پست‌های خبری چون پیام‌آوران یونان باستان همیشه مبشر خبری بد هستند، نه آمدن مهمانی خوش‌سیما. امیدواری به کرونا همان امیدواری به قاتلان زنجیره‌ای است، یا امیدواری به لات‌های لمپنی که گاهاً تبدیل به سوژه‌های سیاست می‌شوند. تنها مسیر، باید مسیری رو به جلو باشد، مسیری که در آن کرونا نه عامل رهایی‌بخش، نه زمانی برای اندکی فراغت در خانه و نه امکانی برای رهایی از رنج تمام‌ناشدنی ایده‌ی پیشرفت مداوم، که صرفاً یک بیماری مسری باشد: زمانی که جنگیدن با آن به جنگی باشکوه بدل شود.